

پرسش بازِ مور و هنجارمندی اخلاقی؛ نقد پل بلومفیلد

رضا متمر^۱

سید علی کلاتری^۲

چکیده

مور (۱۹۰۳) در استدلال پرسش باز ادعا می‌کند که مفهوم «خوب» را نمی‌توان بر اساس مفاهیم دیگر اعم از مفاهیم طبیعی و غیرطبیعی تعریف کرد. پل بلومفیلد (۲۰۰۶) به تبعیت از داروال-گیارد-ریلتن (۱۹۹۲) تقلیل‌ناپذیری مفهوم خوب را مبتنی بر هنجارمند بودن این مفهوم تبیین نموده است. بر اساس این ایده، مفهوم «خوبی» - برخلاف مفاهیم دیگری که معمولاً در تعریف خوبی بیان می‌گردد، مثل مفهوم «لذت بخش بودن»، ویژگی راهبر کنش بودن را داراست. افزون بر این بلومفیلد هنجارمندی مفهوم خوب را قابل قیاس و شبیه به هنجارمندی معناشناختی می‌داند. مطابق استدلال پیروی از قاعده ویتگنشتاین معنا هنجارمند است به این اعتبار که معانی الفاظ واجد خصیصه راهبری کنش هستند و به بیان دیگر معانی واژگان کاربست آن‌ها را در زبان به نحوی هنجاری مقید می‌کند. هدف اصلی ما در این مقاله بررسی ادعای بلومفیلد و مقایسه هنجارمندی در حوزه اخلاق با هنجارمندی

✦ تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۱

۱. استادیار فلسفه پژوهشکده علوم شناختی (نویسنده مسئول) rezamosmer@yahoo.com

۲. دانشیار فلسفه دانشگاه اصفهان، seyedali.kalantari@gmail.com



معناشناختی است. بدین منظور ابتدا به ایضاح استدلال پرسش باز مور و سپس به توضیح هنجارمندی معناشناختی خواهیم پرداخت. پس از آن برهان بلومفیلد را بازتقریر خواهیم کرد و در پایان استدلال خواهیم کرد که برخلاف نظر او هنجارمندی در حوزه اخلاق با هنجارمندی معناشناختی شباهت ندارد.

واژگان کلیدی: هنجارمندی، مور، ویتگنشتاین، خوب، معنا، بلومفیلد.

مقدمه

جی ای مور (۱۹۰۳) با طرح استدلال مشهوری که در متون فلسفی معاصر تحت عنوان استدلال پرسش باز شناخته می‌شود، ادعا می‌کند که مفهوم «خوب» را نمی‌توان بر اساس مفاهیم دیگر اعم از مفاهیم طبیعی و غیرطبیعی تعریف کرد. به زعم مور تمامی تلاش‌هایی که در تاریخ فلسفه برای تعریف مفهوم «خوبی» شده است، چه آن‌ها که تلاش نموده‌اند مفهوم مذکور را بر اساس مفاهیم طبیعی تعریف کنند و چه آن‌ها که تلاش نموده‌اند آن را بر اساس مفاهیم مابعدالطبیعی تعریف نمایند دچار مغالطه‌ای شده‌اند که مور آن را «مغالطه طبیعت‌گرایانه»^۱ می‌نامد. فلاسفه بسیاری در تاریخ فلسفه معاصر به بررسی استدلال مور و یا ارائه دلیل برای چرایی قابل تعریف نبودن مفهوم «خوبی» پرداخته‌اند (به عنوان مثال بنگرید به Darwall et. al 1992; Baldwin 2010; Bloomfield 2006; Ball 1988; Dancy 1990). پل بلومفیلد (2006) استدلال نموده است که دلیل تعریف ناپذیری مفهوم «خوبی»، هنجارمند بودن این مفهوم است. به این معنا که مفهوم «خوبی» - برخلاف مفاهیم دیگری که معمولاً در تعریف خوبی بیان می‌گردد (مثل مفهوم «لذت بخش بودن») ویژگی راهبر کنش بودن را دارا است. همچنین بلومفیلد استدلال کرده است که استدلال پرسش باز^۲ مور مصداقی است از برهان پیروی از قاعده لودویگ ویتگنشتاین، به این معنا که وی معتقد است ویژگی هنجارمند بودن مفهوم «خوبی» مصداقی است از هنجارمند بودن معنا. بر اساس این آموزه ویتگنشتاین، معانی الفاظ واجد خصیصه راهبری کنش هستند؛ یعنی معانی واژگان کاربرست آن‌ها را در زبان به نحوی هنجارمند مقید می‌کند. سؤال اصلی‌ای که در این مقاله بر آن تمرکز خواهیم نمود ناظر به همین مدعای بلومفیلد است، به بیان دیگر بررسی خواهیم نمود که آیا چنانکه بلومفیلد مدعی است هنجارمندی مفهوم «خوبی» قابل قیاس و شبیه به هنجارمندی معنا در استدلال پیروی از قاعده ویتگنشتاین است یا نه. برای بررسی این سؤال مهم، مقاله را با بررسی سؤالات مقدماتی تری همچون چرایی ناممکن بودن ارائه تعریفی از مفهوم خوبی از نظر

1. Naturalistic Fallacy
2. Open Question Argument

مور و ربط آن با هنجارمندی این مفهوم و همچنین بررسی مفهوم هنجارمندی معنا از نظر ویتگنشتاین، آغاز خواهیم کرد. مدعای ما آن است که برهانی که بلومفیلد برای ادعایش طرح کرده است برهانی ناموفق است و نمی‌تواند مقصود وی را برآورد. به منظور ارائه چارچوبی جامع و قابل فهم که تقریر و بررسی سؤالات و مدعای فوق را تسهیل نماید، مقاله پیش رو را به پنج بخش مهم تقسیم نموده‌ایم. در بخش نخست مقاله استدلال پرسش باز مور را تقریر خواهیم کرد. چنان که خواهیم دید این استدلال با واقع‌گرایی اخلاقی^۱ مور در پیوند است. بخش دوم مقاله به مخالفان واقع‌گرایی مور و این ادعایشان خواهیم پرداخت که هنجارمندی احکام اخلاقی امری عجیب و غریب^۲ است و به همین دلیل واقع‌گرایی اخلاقی نادرست است. به نظر بلومفیلد جملگی این مخالفان در پیش فرضی اشتراک دارند: منحصراً مفاهیم اخلاقی دارای توان هنجاری و راهبری کنش^۳ هستند. در بخش سوم استدلال پیروی از قاعده و این ادعا را توضیح می‌دهیم که معنا امری هنجارمند است. این استدلال بخشی از تلاش بلومفیلد برای رد این پیش‌فرض مشترک و دفاع از واقع‌گرایی مور خواهد بود. در بخش چهارم استدلال بلومفیلد را بازسازی و بررسی خواهیم کرد. چنان که خواهیم آورد وی با کاربست راهبرد شریک جرم^۴ می‌کوشد نشان دهد که احکام اخلاقی همانند احکام معناشناختی واجد ویژگی هنجارمندی هستند و هنجارمندی اخلاق^۵ به همان اندازه غریب است که هنجارمندی معناشناختی^۶. بخش پایانی مقاله به نقد برهان بلومفیلد اختصاص دارد. مدعای اصلی مقاله این است که هنجارمندی اخلاقی، برخلاف مدعای بلومفیلد، مصداق یا قابل قیاس با هنجارمندی معنا نیست. برای توجیه این مدعا استدلال خواهیم کرد که اولاً برهان بلومفیلد (الف) نمونه ناموفقی از اعمال راهبرد شریک جرم است و (ب) توضیح روشنی از علت

-
1. Moral Realism
 2. Queer
 3. Action-guiding Role
 4. Companion in Guilt Strategy
 5. Moral Normativity
 6. Semantic Normativity

گشوده بودن پرسش باز به دست نمی‌دهد. همچنین خواهیم گفت که راهبرد شریک جرم اصولاً راهبردی بی‌فرجام است و نمی‌تواند مقصود بلومفیلد را برآورده سازد.

۱. پرسش باز

جی ای مور تعریف کردن مفهوم «خوب»^۱ را برای اخلاق امری اساسی می‌شمارد (Moore, 1903: 57)، از نظر مور پرسش‌هایی که فیلسوف اخلاق باید بدان پاسخ دهد به این قرار است:

(پرسش ۱) «خوبی» به چه معنا است؟

برای پاسخ به سؤال فوق می‌باید پیش‌تر به پرسش زیر پاسخ مثبت داده باشیم:

(پرسش ۲) آیا می‌توان معنای «خوبی» را تعریف کرد؟

از میان فیلسوفان اخلاق دو گروه به (پرسش ۲) مثبت پاسخ داده‌اند: مدافعان طبیعت‌گرایی^۲ یا معتقدان به «اخلاق طبیعت‌گرایانه»^۳ (Moore, 1903: 62-64) و کسانی که مور آن‌ها را مدافعان «اخلاق مابعدالطبیعی»^۴ می‌خواند (Moore, 1903: 91). تفاوت این دو دسته در پاسخ‌هایشان به (پرسش ۱) است. طبیعت‌گرایان معتقدند که مفهوم خوبی را می‌توان برحسب مفاهیم طبیعی‌ای همچون «لذت»^۵ تعریف کرد. به عبارت دیگر، به باور ایشان هرگاه از ویژگی «خوبی» حرف می‌زنیم در حقیقت دربارهٔ ویژگی طبیعی‌ای همچون «لذت‌بخشی» صحبت می‌کنیم. با این اوصاف، تعریف طبیعت‌گرایانهٔ مفهوم خوبی را می‌توان به چنین صورت کلی و انتزاعی‌ای نوشت:

(تعریف طبیعت‌گرایانه) X خوب است اگر و تنها اگر X دارای ویژگی N باشد.

متغیر X بیانگر هر آن چیزی است که می‌توان ویژگی‌ای را بر آن حمل کرد و متغیر N بیانگر ویژگی‌ای طبیعی است. ویژگی‌های طبیعی ویژگی‌هایی هستند که می‌توانند با

1. Good
2. Naturalism
3. Naturalistic Ethics
4. Metaphysical Ethics
5. Pleasure

شیوه‌های مرسوم در علوم طبیعی مورد بررسی قرار گیرند. با این تقریر از تعریف طبیعت گرایانه روشن است که هر تعریف طبیعت گرایانه‌ای از خوبی تنها از راه فرو کاهش و ویژگی‌ای طبیعی شدنی خواهد بود.^۱ مدافعان «اخلاق مابعدالطبیعی» مفهوم خوبی را از راه فرو کاهش آن به مفاهیم کاملاً مابعدالطبیعی‌ای همچون «مورد تأیید خداوند بودن» تعریف می‌کنند. اگر به جای مفهوم مابعدالطبیعی، متغیر M را بگذاریم صورت انتزاعی تعاریف مابعدالطبیعی چنین خواهد بود:

(تعریف مابعدالطبیعی) X خوب است اگر و تنها اگر X دارای ویژگی M باشد.

به نظر مور (91-90: 1903) هر دو پاسخ طبیعت گرایانه و مابعدالطبیعی دچار مشکل «مغالطه طبیعت گرایانه» هستند.^۲ مور هر گونه تلاش برای تعریف مفهوم «خوبی» را که از نظر وی نه از راه تقلیل به مفاهیم طبیعی قابل انجام است و نه از راه فرو کاهش به مفاهیم مابعدالطبیعی، مغالطه طبیعت گرایانه می‌نامد. مور همانند دکارت و لایب‌نیتس این اصل را مسجل می‌داند که اگر مفهومی مرکب و قابل تحلیل باشد، باید مفاهیم بسیطی نیز وجود داشته باشند که مفهوم مرکب مذکور به آن‌ها تجزیه پذیر باشد. مدعای مور به طور خلاصه آن است که بر شمردن اجزاء مفهوم «خوبی» ممکن نیست چرا که این مفهوم اصولاً جزء ندارد (وارنوک، ۱۳۸۰، ص. ۵۰). به بیان دیگر، به زعم مور در پاسخ این سؤال که «خوبی چیست؟» چیزی جز این پاسخ که «خوبی، خوبی است و این منتهای مطلب است» نمی‌توان بیان نمود (همان، ص. ۵۲). مور برای ایضاح مدعای خویش مثال تعریف واژه‌های دال بر رنگ‌ها، مثل رنگ زرد را به میان می‌آورد. بر اساس آموزه‌های فیزیک ایتیک یکی از لوازم طبیعی رنگ زرد بودن، آن است که نور واجد طول موج و فرکانسی

۱. برای توضیح آن دسته از رویکردهای طبیعت‌گرایانه‌ای که غیرفروکاهشی (Nonreductive Naturalism) هستند رجوع کنید به (Miller, 2013, chapter 8)

۲. فیلسوفانی نشان داده‌اند که (الف) اصلاً آنچه مور مغالطه خوانده است اصلاً مغالطه نیست و (ب) حتی اگر مغالطه هم می‌بود اسم درستش «مغالطه تعریفی» (Definitionist Fallacy) می‌بود. به این دلایل فرانکنا (1939) اصطلاح «نابینایی تعریفی» یا (Definist Blindness) را به عنوان جایگزین «مغالطه طبیعت‌گرایانه» پیشنهاد کرده است. برای نمونه از دفاع از استدلال مور بنگرید به (Strandberg, 2003).

خاص باشد؛ اما از نظر مور شهوداً واضح است که طول موج و یا فرکانس مذکور نمی‌تواند یکی از اجزاء معنای زرد- یعنی آنچه ما وقتی دربارهٔ رنگ زرد سخن می‌گوییم، قصد می‌کنیم- باشد (همان، ص. ۵۳). دلیل وی این است که اشخاصی که معنای واژه زرد را می‌فهمند و آن را در زبان عادی به‌درستی استفاده می‌کنند ممکن است کوچک‌ترین اطلاعاتی از دانش فیزیک اپتیک و کشفیات آن در مورد طول موج نور مذکور نداشته باشند. از نظر مور هرگونه تلاش برای تعریف معنای واژه زرد بیهوده است چراکه این مفهوم خود بسیط بوده، واجد عناصر ساده‌تر نیست (همان، ص. ۵۳). نکتهٔ مذکور عیناً در مورد تعریف مفهوم «خوبی» نیز صدق می‌کند. چنانکه قبلاً بیان شد هرگونه تلاش برای تعریف این مفهوم محتوم به شکست است. مور برای مسجل نمودن این مدعا از استدلال مشهوری که در متون فلسفی به استدلال پرسش باز مشهور است استفاده می‌کند. برای توضیح مطلب مثالی بیاوریم. به دو مفهوم «مجرد» و «بی‌همسر» بیندیشید. هر یک از این دو مفهوم را می‌توان برحسب دیگری تعریف کرد:

(تعریف مجرد) X مجرد است اگر و تنها اگر X بی‌همسر باشد.

حال سؤال این است که از کجا بدانیم چنین تعریفی صادق است؟ راه‌حل این است که آزمونی طرح کنیم که بتواند به سؤال زیر جواب دهد:

(پرسش مجرد) آیا کسی که بی‌همسر است مجرد هم است؟

می‌توان چنین آزمونی پیش نهاد: اگر تنها راه پاسخ به (پرسش مجرد) رجوع به جهان خارج و انجام مشاهدهٔ تجربی باشد آنگاه این پرسش، پرسشی باز خواهد بود. از سوی دیگر اگر برای پاسخ به این سؤال به چیزی بیش از دانستن معانی واژه‌های «مجرد» و «بی‌همسر» نیاز نداشته باشیم، این پرسش، سؤالی بسته خواهد بود. (پرسش مجرد) سؤالی بسته است چراکه با صرف دانستن معنای «مجرد» و «بی‌همسر» و بی‌نیاز به رجوع به جهان می‌توان گفت که آیا (تعریف مجرد) صادق است یا کاذب (رک. Moore, 1903: 72).

به (تعریف طبیعت‌گرایانه) و (تعریف مابعدالطبیعی) بازگردیم. تعاریف

طبیعت گرایانه و مابعدالطبیعی همگی با چنین پرسشی مواجه هستند:

(پرسش خوبی): آیا اگر عمل X دارای ویژگی M یا N باشد، آنگاه آیا X خوب

هم است؟

به عبارتی آیا اگر عملی خوب باشد ضرورت مفهومی‌ای وجود دارد که آن کنش مثلاً لذت‌بخش (که مصداقی است از N) یا مورد تأیید خداوند (که مصداقی است از M) باشد؟ به نظر مور به صرف دانستن معنای مفاهیم خوب، لذت‌بخش بودن و مورد تأیید خدا بودن نمی‌توان پاسخی برای (پرسش خوبی) ارائه نمود و لذا تعریف مفهوم خوب بر اساس هر یک از دو مفهوم اخیرتر نادرست است. به سخن دیگر (پرسش خوبی) سؤالی باز است. به باور مور امکان‌پذیر است عملی لذت‌بخش یا مورد تأیید خداوند باشد اما خوب نباشد، چرا که مفهوم «خوب» هیچ رابطه ضروری‌ای با این دو مفهوم ندارد. (تعریف طبیعت‌گرایانه) و (تعریف مابعدالطبیعی) هرگز ضروری نیستند و به همین دلیل قادر نیستند ماهیت خوبی را توضیح دهند. به نظر مور، برخلاف رأی مدافعان این دو گونه تعریف، مفهوم «خوبی» تعریف ناپذیر است و پاسخ درست به (پرسش ۲)، «خیر!» است. استدلال مور (69-66: 1903) را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

- (۱) اگر (تعریف طبیعت‌گرایانه) یا (تعریف مابعدالطبیعی) صادق باشند آنگاه (پرسش خوبی) پرسشی بسته خواهد بود. (مقدمه)
 - (۲) (پرسش خوبی) پرسشی باز است. (مقدمه)
 - (نتیجه ۱) بر اساس قاعده رفع تالی این نتیجه حاصل می‌شود که (تعریف طبیعت‌گرایانه) یا (تعریف مابعدالطبیعی) صادق نیستند.
 - (۳) اگر مفهوم «خوبی» تعریف‌پذیر باشد آنگاه (تعریف طبیعت‌گرایانه) یا (تعریف مابعدالطبیعی) صادق خواهد بود. (مقدمه)
 - (نتیجه ۲) مفهوم «خوبی» تعریف ناپذیر است.
- برهان پرسش باز مور دارای تبعات هستی‌شناختی هم هست. مور معتقد است که

«هیچ ایرادی در این ادعا نیست که خوب به کیفیتی ساده و تعریف ناپذیر دلالت می‌کند.»
(Moore, 1903: 62) با این نکته می‌توان استدلال فوق را گامی پیش‌تر برد:
(۴) اگر مفهومی تعریف ناپذیر باشد آنگاه به ویژگی‌ای ساده و یگانه^۱ ارجاع می‌دهد.
(مقدمه)

(نتیجه ۳) مفهوم «خوبی» به ویژگی‌ای ساده و یگانه ارجاع می‌دهد.
(نتیجه ۳) قلب واقع‌گرایی اخلاقی مور است؛ واقع‌گرایی‌ای که بنا بر آن واقعیت‌هایی مطابق با احکام اخلاقی و ویژگی‌هایی مطابق با مفاهیم اخلاقی وجود دارند. این واقعیت‌ها و ویژگی‌ها عینی و مستقل از ذهن‌اند؛ یگانه، ساده و تجزیه‌ناشدنی هستند و قابل فروکاهش به هیچ واقعیت و ویژگی طبیعی و یا مابعدالطبیعی‌ای نیستند.

۲. هنجارمندی اخلاقی

پل بلومفیلد از یک سو در توافق با مور مدعای باز بودن (پرسش خوبی) را می‌پذیرد اما از سوی دیگر تبیین مور برای توضیح چرایی باز بودن این پرسش را قابل قبول نمی‌داند. به باور بلومفیلد، برخلاف نظر مور، این که مفهوم «خوبی» تعریف ناپذیر است (p. 170)^۲ و ویژگی خوب بودن ویژگی‌ای ساده است (p. 178) توضیحی ناکافی برای باز بودن (پرسش خوبی) هستند:

«چه چیزی پرسش باز را مفتوح نگاه می‌دارد؟ به نظر مور جواب این سؤال سادگی خوبی است. با این حال با آن که شاید سادگی امکان تحلیل را منتفی سازد همچنان می‌توان تا حدی به خود اطمینان داشت که گاه بشود خوبی را به محض دیدن باز شناخت، به‌ویژه که ظاهراً همگی قادریم واژه 'خوب' را به انحاء مختلفی – که خود نشان‌دهنده فهم ما از معنای آن است – به کار ببریم. مشکل بر سر تأیید یا انکار امکان تحلیلی کامل از خوبی یا تعریف «خوب» نیست [...] سادگی و پیچیدگی، خارج از موضوع‌اند. با این که کار مور در نشان دادن پرسش باز و توضیح برخی از نتایج آن ارزنده است توضیحی رضایت‌بخش از دلیل باز بودن پرسش باز به دست

1. Sui generis

۲. از این پس در ارجاع به مقاله بلومفیلد تنها به شماره صفحه مقاله اشاره خواهیم کرد.

نمی‌دهد.» (p. 178)

به نظر بلومفیلد مور در استدلال پرسش باز دو ادعای متفاوت دارد. آن‌ها را این گونه می‌نویسیم:

(مور ۱) هر تعریفی از «خوبی» تعریفی ناقص است و پرسشی مانند (پرسش خوبی) پرسشی باز است.

(مور ۲) تعریف ناپذیری مفهوم «خوب» و بسیط بودن ویژگی خوبی دلیل باز بودن پرسش باز است.

بلومفیلد معتقد است که مور تنها در اثبات صحت ادعای اول موفق بوده است. او تبیینی جایگزین برای تبیین (مور ۲) پیشنهاد می‌کند:

«تفسیر متداول از استدلال پرسش باز این است که کاربرد واژه «خوب» مقید به صورت خاصی از هنجارمندی است که از بسته شدن پرسش باز ممانعت می‌کند. محمول «خوبی» قادر است به نحوی خاص کنش را راهبری می‌کند. خوبی «نیروی هنجاری»^۱ خاصی دارد که ضرورتاً موجب انگیزشی نقض پذیر^۲ می‌شود. از آن روی که چنین نیرویی را نمی‌توان در هیچ تعریفی گنجانده همه تعاریف رایج «خوبی» به نظر ناقص می‌آیند و حاصل، پرسش باز است.»^۳ (p. 170)

تبیین جایگزین بلومفیلد از دلیل بازماندن پرسش باز را می‌توان این گونه خلاصه کرد: دلیل باز بودن پرسش باز این است که مفهوم خوبی مفهومی هنجاری است. چنان

1. Normative Force

2. Defeasible

۳. در متون فلسفی برای تشریح مفهوم انگیزش نقض پذیر به کرات از این مثال که برگرفته از (Steglich-Petersen 2009:401) است، استفاده شده است. در نظر بگیرید که به شدت گرسنه‌اید و پس از بازگشت به خانه با غذای پرکالری که همسرتان تهیه نموده روبرو می‌شوید. واضح است که این گرسنگی شدید، میل یا انگیزش (motivation) شما را برای مصرف غذا را بر خواهد انگیزد. در ضمن فرض کنید که شما در چند ماه گذشته اضافه‌وزن پیدا کرده‌اید، شما از این اضافه‌وزن بسیار رنج می‌کشید و به شدت خواستار کاهش وزن خود هستید. در این شرایط اگرچه تمایل به خوردن غذا دارید، اما چون واجد انگیزه قوی تری برای کاهش وزن خود هستید، انگیزه دوم انگیزه اول را نقض نموده از رفتن به سمت غذا و خوردن آن اجتناب خواهید نمود. برای توضیح بیشتر در باب مفهوم انگیزش نقض پذیر همچنین بنگرید به توضیحات در پاراگراف‌های بعدی این مقاله.

که از بند نقل شده روشن است بلومفیلد ویژگی هنجاری بودن را برحسب ویژگی راهبری کنش معرفی کرده است. به عبارت دیگر:

مفهوم X مفهومی هنجاری است اگر و تنها اگر این مفهوم راهبر کنش باشد.
در بند بالا می توان دید که بلومفیلد مفهوم «راهبر کنش بودن» را نیز برحسب مفهوم «انگیزش» توضیح داده است. همچنین:

«انتظار این است که آن چیزهایی که ما «خوب» می خوانیم دارای توان اثرگذاری بر ما باشند و به محض آن که آن ها را تشخیص بدهیم ضرورتاً بر انگیزه های ما اثر بگذارند.» (p. 185)

به عبارتی صوری تر:

مفهوم X راهبر کنش است اگر و تنها اگر حمل X بر کنشی همچون a به ضرورت به فرد انگیزه نقض پذیری برای انجام عمل a بدهد.

بگذارید کمی درنگ کنیم و ادعای بلومفیلد را توضیح دهیم. به کنشی همچون کمک به دیگران فکر کنید. اگر ویژگی «خوب بودن» را بر این عمل حمل کنیم حکمی خواهیم داشت به این قرار:

(ک) کمک کردن به دیگران خوب است.

بلومفیلد می گوید مفهوم «خوبی» هنجاری و راهبر عمل است به این معنا که وقتی آن را در حکمی مثل (ک) بر عمل کمک به دیگران حمل می کنیم ضرورتاً به ما، به عنوان صادر کننده حکم، انگیزه کمک به دیگران را می بخشد. این انگیزه ممکن است آن اندازه قوی نباشد که به انجام عمل منتهی شود، چرا که ای بسا انگیزه هایمان برای کارهایی دیگر قوی تر از این انگیزه باشند و آن را نقض کنند، اما در هر حال حکم (ک) به دلیل داشتن عنصری هنجاری یعنی محمول «... خوب است» ما را به کاری می انگیزاند. چنین رویکردی را «درون گرایی انگیزشی اخلاقی»^۱ می خوانند و به این شکل صورت بندی می کنند:

این یک ضرورت مفهومی است که اگر فردی حکمی اخلاقی صادر کرد که (ک) آنگاه آن فرد برای عمل مطابق (ک) برانگیخته شود.^۱

اگر برای نمونه (تعریف طبیعت گرایانه) را بپذیریم نتیجه این خواهد بود که باید گفت اگر کسی حکم کند که (ک) آنگاه در واقع حکم کرده است که مثلاً (ل):
(ل) کمک کردن به دیگران لذت بخش است.

به بیانی دیگر:

کسی حکم می کند که (ک) اگر و تنها اگر وی حکم کند که (ل).
حال با فرض درون گرایی انگیزشی اخلاقی و حکم (ل) باید نتیجه گرفت:
ضرورت دارد که اگر فردی حکم کرد که (ل) آنگاه آن فرد برای عمل بر طبق (ک) برانگیخته شود.

متأسفانه چنین ضرورتی وجود ندارد، یعنی از این که شما کمک به دیگران را لذت بخش بدانید ضرورتاً بر نمی آید که انگیزه‌ای هم برای کمک به دیگران داشته باشید.
به بیان دیگر پاسخ ما به این دو سؤال فرق می کند:

(سؤال ۱) آیا ضرورت دارد کسی حکم کند که (ک) و به انجام عملی مطابق با این حکم برانگیخته شود؟

(سؤال ۲) آیا ضرورت دارد کسی حکم کند که (ل) و به انجام عملی مطابق با این حکم برانگیخته شود؟

بر اساس رأی درون گرایان انگیزشی اخلاقی پاسخ (سؤال ۱) مثبت و جواب (سؤال ۲) منفی است. کاملاً تصور پذیر است که کسی به رغم باور به (ل) هیچ انگیزه‌ای برای کمک به دیگران نداشته باشد.^۲ تمام دلیل باز بودن (سؤال ۲) و بسته بودن (سؤال ۱)

۱. صورت بندی‌های مختلفی از درون گرایی انگیزشی اخلاقی وجود دارد اما نظر به آن که سادگی و پیچیدگی این نسخه‌ها تأثیری در هدف مقاله ندارند از نسخه ساده‌ای از آن صحبت کرده‌ایم. برای نسخه‌ای پیچیده تر بنگرید به (Smith, 1994: chapter 3). برای توصیفی موجز و دقیق از استدلال‌های له و علیه درون گرایی انگیزشی اخلاقی بنگرید به (Rosati, 2016).

۲. مدافع طبیعت گرایی می تواند با رد درون گرایی کل استدلال را منحل کند (نک. Miller, 2013: 22).

هنجاری بودن مفهوم «خوبی» و هنجاری نبودن مفاهیم طبیعی‌ای همچون «لذت‌بخشی» است. این بدان معنا است که اخلاق، امری هنجارمند است. هنجارمند بودن اخلاق تمام حرف تبیین بلومفیلد است. ریلتن به خوبی همین نکته را روشن کرده است:

«چرا دانش ما به ویژگی‌های طبیعی یک عمل سبب نمی‌شود که پرسش اصیل اخلاقی‌ای دربارهٔ مجاز بودن آن کنش پرسشی بسته باشد؟ دلیلش این است که مسئلهٔ پرسش‌های اخلاقی تعیین آن چیزی است که تصمیم‌ها، امیال و احساس-هایمان را سامان می‌دهد و مشخص می‌کند که باید چه تصمیمی اتخاذ کنیم، چه بخواهیم و یا چه احساسی داشته باشیم. اخلاق، امری هنجاری است و نمی‌توان ویژگی طبیعی‌ای سراغ کرد که چنین خصیصه‌ای داشته باشد. [...] چنین می‌نماید که می‌توان تصور کرد دو نفر دربارهٔ همهٔ ویژگی‌های عملی اتفاق نظر داشته باشند اما دربارهٔ این که آیا آن عمل باید انجام شود یا نه اختلاف نظر داشته باشند. اختلاف هنجاری دربارهٔ آنچه باید انجام گیرد اختلاف دربارهٔ ویژگی‌های طبیعی یک عمل نیست چراکه پیش‌تر فرض کرده‌ایم که دو نفر دربارهٔ ویژگی‌های طبیعی عمل هم‌نظر هستند.» (Darwall, 1998: 36-37)

تا بدین جا از آن گفتیم که برخلاف مفاهیم طبیعی و مابعدالطبیعی، مفاهیم اخلاقی دارای نیروی هنجاری راهبری کنش هستند و بنا بر نظر بلومفیلد همین نیروی ویژه و عجیب در مفاهیم اخلاقی است که گشوده ماندن پرسش باز را تبیین می‌کند.^۱ حال سؤال مهم این است که چه چیزی سبب می‌شود که مفاهیم اخلاقی دارای این نیروی هنجاری ویژه و عجیب باشند و مفاهیم طبیعی و مابعدالطبیعی نباشند؟ پاسخ مور به این سؤال در نوع خاص واقع‌گرایی اخلاقی او ریشه دارد:

(مور ۳) ویژگی‌های اخلاقی عینی‌ای که مفاهیم اخلاقی به آن‌ها دلالت می‌کنند برخلاف ویژگی‌های عینی طبیعی دارای توانی هنجاری هستند و به همین دلیل هم برخلاف ویژگی‌های طبیعی قادر به راهبری کنش‌های ما هستند.

به بیانی دیگر مور علت هنجارمند بودن مفاهیم اخلاقی را هنجارمند بودن ویژگی‌های اخلاقی معرفی می‌کند. این که چرا مفهومی مانند «خوب» دارای توان

۱. بلومفیلد در توضیح استدلال پرسش باز به راه داروال-گیارد-ریلتن (1992) می‌رود.

هنجاری است به این دلیل است که «خوب» به ویژگی ای اخلاقی دلالت می کند که خود آن ویژگی دارای توان هنجاری و راهبری کنش است. با این حال چنین توضیحی به جای آن که سرچشمه هنجارمندی اخلاق را توضیح دهد و از رازی پرده بردارد بر ابهام می افزاید و به این سؤال تازه دامن می زند که چرا این ویژگی های اخلاقی اصلاً دارای چنین خصیصه ای هستند و قادر به انگیزش آدمیان هستند؟ به قول داروال-گیبارد-ریلتن:

«اگر برای این ادعا که [مشاهده ویژگی های غیرطبیعی مرتبط در حقیقت مشاهده اجباری تخطی ناپذیر به عمل است هیچ توضیح یا دلیلی اقامه نکنیم، نتیجه این خواهد بود که صرفاً بر راز آلودگی ماهیت این ویژگی غیرطبیعی افزوده ایم و توضیح این امر را که چگونه می توان این ویژگی را ادراک کرد یا [نیروی] هنجارمندی را در آن [ویژگی] ملتفت شد، رازناک تر کرده ایم.» (Darwall, Gibbard and Railton, 1992: 118)

پیشنهاد (مور ۳) ما را چندان جلوتر از قبل نمی برد. (مور ۳) به ما می گوید که دلیل غریب بودن و داشتن توان هنجاری مفاهیم اخلاقی در احکام اخلاقی این است که این مفاهیم به ویژگی هایی ارجاع می دهند که دارای توان هنجاری هستند. حال مشکل تازه این است که چرا برخی ویژگی ها دارای توان هنجاری هستند؟ در نبود توضیحی برای این خصیصه آنچه (مور ۳) پیش رویمان می نهد صرفاً راز و ابهامی تازه است. شماری از فیلسوفان اخلاق با اشاره به همین ضعف (مور ۳)، واقع گرایی اخلاقی مور را ناموفق دانسته اند و راه های ضد واقع گرایانه مختلفی، از نظریه های ناشناخت گرایانه در باب اخلاق^۱ گرفته تا نظریه خطا در مورد اخلاق^۲ را پیشنهاد کرده اند. چنین می نماید که استدلال پرسش باز مور بیش از آن که به کمک وی در اثبات واقع گرایی اش بیاید برای ناشناخت گرایان درباره اخلاق منفعت داشته است (Brink, 2001: 156). به نظر بلومفیلد جملگی این تلاش ها در رد واقع گرایی اخلاقی مور نتیجه منطقی این رأی است که هنجارمندی اخلاقی، امری یگانه و منحصر به فرد است (p. 170). چنین پیش فرضی میان مخالفان واقع گرایی اخلاقی مور مشترک است:

1. Moral Non-cognitivism
2. Error Theory about Morality

(پیش فرض مشترک) منحصراً مفاهیم اخلاقی دارای توان هنجاری و راهبری کنش هستند. دلیل این که حکم (ل) حکمی در حوزه اخلاق نیست نیز همین پیش فرض است. مفهوم «لذت‌بخش» در حکم (ل) فاقد توان راهبری کنش است. بلومفیلد هدف خود را رد همین (پیش فرض مشترک) قرار می‌دهد:

«رای اصلی مقاله این است که هیچ هنجارمندی یگانه و منحصراً عجیب و ویژه‌ای که معنای واژه 'خوب' را تحت تأثیر خود داشته باشد وجود ندارد.» (p. 171)

به عبارتی وی می‌کوشد از راه رد (پیش فرض مشترک) مهم‌ترین انگیزه برای پذیرش رویکردهای مخالف واقع‌گرایی را بی‌اثر کند (p. 170). برای توضیح استدلال بلومفیلد لازم است پیش‌تر برهان پیروی از قاعده ویتگنشتاین را که برهان بلومفیلد به آن متکی است، توضیح دهیم.

۳. برهان پیروی از قاعده

بلومفیلد در انکار (پیش فرض مشترک) از آرای ویتگنشتاین متأخر و استدلال پیروی از قاعده وی^۱ استفاده کرده^۲، استدلال می‌کند که همان‌گونه که مفاهیم اخلاقی دارای توان هنجاری هستند تمام مفاهیم دیگر بشری نیز دارای خصلت هنجارمندی هستند.^۳ با این اوصاف هیچ چیز غریب، ویژه و منحصربه‌فردی در هنجارمندی مفاهیم اخلاقی وجود ندارد و تبیین باز بودن پرسش باز ابداً دچار ابهام و راز آلودگی نخواهد بود. بگذارید با مثالی برهان پیروی از قاعده را توضیح دهیم. به این سؤال ریاضی بپردازید:

1. Rule-following Argument

۲. میلر و رایت (Miller and Wright, 2002) مجموعه خواندنی‌ای از مقالاتی درباره مفهوم پیروی از قاعده نزد ویتگنشتاین فراهم کرده‌اند.

۳. بلومفیلد فهم خود از برهان پیروی از قاعده ویتگنشتاین را بر خوانش کریپکی از وی استوار کرده است. به همین دلیل ما نیز در این بخش از مقاله از تعبیر کریپکی (1982) برای توضیح آرای ویتگنشتاین و هنجارمندی معنا استفاده می‌کنیم. خوانش کریپکی خود محل مناقشه بوده است. برای شرحی از ایرادها به تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین بنگرید به (Kusch, 2006).



$$۵۷+۶۸=۹$$

فرض کنید تابه حال بزرگ‌ترین تابع ریاضیاتی با علامت «+» که انجام داده‌اید این بوده است: $۵۶+۵۶$. حال فیلسوفی از شما می‌خواهد که بگویید کدام یک از دو عدد زیر جواب درست است:

$$۱۲۵ \text{ یا } ۵$$

احتمالاً بگویید ۱۲۵. توجیهتان برای این جواب چیست؟ چرا فکر می‌کنید جواب درست « $۵۷+۶۸=۹$ »، ۱۲۵ است و نه ۵؟ برای توجیه پاسختان قاعدتاً به دنبال واقعیت‌هایی خواهید گشت که بگویند چرا ۱۲۵ پاسخ درست است. یک توجیه این خواهد بود: (توجیه) ۱۲۵ پاسخ درست به « $۵۷+۶۸=۹$ » است به این دلیل که علامت «+» به معنای جمع است.

فیلسوف ما یک شکاک تمام‌عیار است. او خواهد پرسید: از کجا می‌دانید که علامت «+» به معنای جمع است و نه جمب؟ وی جمب کردن را این‌گونه تعریف می‌کند: (تعریف جمب) علامت «+» به معنای جمب است اگر و تنها اگر (a) اگر شناسه‌های دو متغیر x و y که در دو سوی علامت «+» آمده‌اند اعدادی باشند مساوی یا بزرگ‌تر از عدد ۵۷، آنگاه پاسخ $x+y=?$ خواهد بود ۵ و (b) اگر شناسه‌های دو متغیر x و y که در دو سوی علامت «+» آمده‌اند اعدادی باشند کمتر از عدد ۵۷، آنگاه تابع ریاضیاتی موجود تابع جمع خواهد بود.

شما برای این که نشان دهید (توجیه) درست است خواهید کوشید واقعیت یا واقعیت‌هایی را پیدا کنید که نشان دهند (توجیه) صادق است. این واقعیت‌ها چه خواهند بود؟ ممکن است بخواهید به رفتارهای زبانی و غیرزبانی پیشین خود ارجاع دهید و از آن‌ها به عنوان واقعیت‌هایی برای پشتیبانی از (توجیه) استفاده کنید، اما همان‌طور که در فرض اولیه‌مان آمده بود تابه حال هرگز تجربه‌ای از اعمال تابع ریاضیاتی $x+y$ بر اعدادی مساوی یا بزرگ‌تر از ۵۷ نداشته‌اید. هیچ کدام از رفتارهای پیشین شما نمی‌توانند نقش واقعیت‌های پشتیبان (توجیه) را ایفا کنند. گزینه دیگر این است که بخواهید به

آمایش‌های^۱ پیشین خود ارجاع دهید. قند در حالت عادی محلول نیست اما دارای آمایش و استعداد حل شدن است. می‌گویید همین وضع در مورد شما هم صادق است: این که در گذشته هیچ تجربه‌ای از سؤال و پاسخ به « $۵۷+۶۸=؟$ » نداشته‌اید به این معنا نیست که در گذشته دارای این آمایش نبوده‌اید که اگر روزی از شما پرسیدند « $۵۷+۶۸=؟$ » آنگاه بگویید ۱۲۵. با این که در گذشته هرگز با پرسش « $۵۷+۶۸=؟$ » روبه‌رو نشده‌اید همواره در همان پاسخ‌هایتان به اعداد کوچک‌تر از ۵۷ واجد این آمایش بوده‌اید که «+» را به معنای جمع به کار ببرید و در آینده فقط ۱۲۵ را به عنوان جواب درست پیشنهاد کنید. در گذشته هرگز دارای این آمایش نبوده‌اید که به سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » پاسخ ۵ را بدهید و همین واقعیت است که (توجه) را پشتیبانی می‌کند.

شوربختانه فیلسوف شکاک هنوز راضی نشده است. شکاک دو ایراد به تعبیر آمایشی از واقعیت‌های پشتیبان معنا خواهد گرفت: ایراد فصلی^۲ و ایراد هنجارمندی. از آنجایی که فقط ایراد دوم به مقاله بلومفیلد مربوط است ما نیز صرفاً درباره آن سخن خواهیم گفت.^۳ واقعیت‌های رفتاری و آمایشی واقعیت‌هایی طبیعی هستند و می‌توانند موضوع بررسی‌های علوم طبیعی‌ای همچون روانشناسی و علوم اعصاب قرار گیرند. آن چه از این گونه واقعیت‌های طبیعی مربوط به گذشته فرد می‌توان استنتاج کرد این است که وی در آینده و مثلاً هنگامی که با سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » مواجه شود چه جور پاسخی عرضه خواهد کرد. با این حال این واقعیت‌ها از مشخص کردن چیزی ناتوان هستند: این که فرد در آینده چه پاسخی باید عرضه کند. این واقعیت‌ها فاقد ویژگی هنجارمندی هستند. آن‌ها هنجاری برای تمیز پاسخ درست از نادرست پیش نمی‌نهند. این دو حکم

۱. برای اصطلاح Disposition در رشته‌های مختلف علمی برابری فارسی متنوعی نهاده شده است. در روانشناسی اصطلاح Disposition را به استعداد، آمادگی، آمایه، گرایش، تمایل، خلق، طبع و خصلت ترجمه کرده‌اند. فیلسوفان این اصطلاح را به گرایش، استعداد، آمادگی، قابلیت، میل و تمایل برگردانده‌اند. ما از «آمودن» که «آمادگی» و «آمایه» از آن ساخته شده‌اند واژه «آمایش» را به عنوان معادل به کار می‌گیریم. کلمه «آمایش» به ما امکان می‌دهد آمایش‌انگاری (Dispositionalism) و آمایشی (Dispositional) را هم بسازیم.

2. Disjunctural

۳. برای توضیحی مفصل از این دو ایراد بنگرید به (Miller, 2007: 172-175).



معناشناختی را در نظر بگیرد:

(ح ۱) «+» به معنای جمع است.

(ح ۲) «مثلث» به معنای مثلث است.

هنجارمندی معنا می گوید که اگر (ح ۱) صادق باشد آنگاه باید به سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » پاسخ داد ۱۲۵ و اگر (ح ۲) صادق باشد، آنگاه از این قاعده پیروی کن: باید «مثلث» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X یک مثلث باشد. چنان که می بینیم هنجارمندی معنا متضمن قاعده یا هنجار است؛ قاعده‌ای درباره عمل جمع و یا قاعده‌ای درباره کاربرد یا اطلاق نشانه «مثلث»:

(قاعده جمع) باید به سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » پاسخ داد: ۱۲۵.

(قاعده مثلث) باید «مثلث» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X یک مثلث باشد.

(قاعده جمع) به ما می گوید پاسخ درست به سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » چه است: جواب درست ۱۲۵ است. این قاعده یا هنجار به ما می گوید در پاسخ به سؤال « $۵۷+۶۸=؟$ » چه باید کرد. واقعیت‌های طبیعی‌ای همچون رفتارها و آمایش‌های یک فرد نمی‌توانند به وی بگویند وی در آینده و در مواجهه با « $۵۷+۶۸=؟$ » باید پاسخ دهد ۱۲۵ یا ۵؟ چنان که در بحث از هنجارمندی معنا می بینیم برای معناداری نشانه «+» و واژه «مثلث»، شرط ضروری آن است که هنجاری وجود داشته باشد. پیروی از این قاعده یا هنجار عنصر مقوم معناداری واژگان و نشانه‌های زبانی است. معنا هنجارمند است به این خاطر که شرط ضروری معناداری پیروی از هنجار است. هنجارمندی معنا را هیچ واقعیت طبیعی‌ای مثل رفتار و آمایش ضمانت نمی‌کند. هر حکم معناشناختی‌ای می گوید که کلمه را چگونه باید و چگونه نباید به کار برد. حال سؤال این است که اگر منشأ هنجارمندی احکام معناشناختی در واقعیت‌هایی طبیعی نیست پس در کجا است؟ به نظر می‌رسد باز با پدیده‌ای غریب روبه‌رو شده‌ایم: توضیح ریشه هنجارمندی احکام معناشناختی. چنان که در بخش بعدی خواهیم دید بلومفیلد با توسل به همین غریب بودن هنجارمندی احکام معناشناختی به دفاع از هنجارمندی احکام اخلاقی می‌پردازد.

۴. استدلال شریک جرم

در این بخش استدلال بلومفیلد را توضیح خواهیم داد. خواهیم دید که به زعم وی (پیش فرض مشترک) نادرست است و نه تنها احکام اخلاقی بلکه احکام معناشناختی هم هنجارمند هستند و هنجارمندی اخلاقی به اندازه هنجارمندی معناشناختی و نه بیش از آن، غریب است. بلومفیلد معتقد است که:

«هر آن چه که تعریف 'خوب' را باز نگاه می‌دارد تعریف کلمه‌هایی همچون 'جمع'، 'جرم'، 'مثلت' و باقی کلمات زبان را هم باز نگه می‌دارد. به‌طور کلی نمی‌توان مطمئن بود که الآن یک کلمه را به همان شیوه‌ای به کار می‌بریم که پیش‌تر به کار برده‌ایم.» (p. 171)

همان‌گونه که رفتارها و آمایش‌های گذشته من به من نمی‌گویند اکنون و آینده «جمع» را چگونه باید به کار ببرم، این که در گذشته هنگام کاربرد «خوب» چه آمایش‌هایی داشته‌ام نمی‌گویند که این مفهوم را به چه چیزهایی باید اطلاق کنم. به آمایشی همچون «خواستِ خواستن»^۱ فکر کنیم. این که در گذشته هر آنچه را که خواسته‌ام که بخوام خوب هم بوده است هرگز نمی‌گوید در آینده چه باید بکنم:

«این واقعیت تجربی که هر چیزی که در گذشته خواسته‌ام که بخوام خوب بوده است، کافی نیست برای اثبات آن که «خوب» تنها به چیزهایی دلالت می‌کند که ما می‌خواهیم که بخواییم. این واقعیت تجربی دست بالا نشان می‌دهد که 'خوب' و آنچه ما 'می‌خواهیم که بخواییم' یک مصداق دارند. هم‌مصداق بودن 'خوب' و آنچه ما 'می‌خواهیم که بخواییم' جوازی نیست برای آن که 'خوب' را آن چیزی تعریف کنیم که می‌خواهیم که بخواییم.» (pp. 175-176)

به سخنی دیگر «خوب» را نمی‌توان این‌گونه تعریف کرد:

(تعریف خوب ۱) X خوب است اگر و تنها اگر X دارای ویژگی n یا m باشد.

n به ویژگی ای طبیعی و m به ویژگی ای مابعدالطبیعی ارجاع می‌دهند. به نظر بلومفیلد برهان پیروی از قاعده ویتگنشتاین گونه‌ای استدلال پرسش باز است. وی استدلال

1. Desire to desire

پرسش باز در مورد تعریف خوبی را با زبان برهان پیروی از قاعده این گونه تصویر می‌کند:

«آنچه در نهایت می‌توان از استدلال پرسش بازآموخت این است که هر تعریفی از 'خوب' تعریفی است گشوده به تردید، چراکه هیچ قطعیتی وجود ندارد که آن تعریف همهٔ اطلاق‌های کنونی و آتی 'خوب' را در خود بگنجانند. در مواجهه با هر مورد تازه‌ای، ولو آن که آن مورد معیارهای مندرج در تعریف «خوب» را برآورده باشد، همواره می‌توان سؤال کرد که آیا این مورد تازه هم خوب است. تجارب گذشتهٔ ما از فلان شیوهٔ کاربرد یک کلمه به ما نمی‌گویند که آن کلمه را در حال حاضر یا در آینده نیز باید بر همان اشیاء اطلاق کنیم.» (p. 177)

رفتارها و آمایش‌های پیشین ما واقعیت‌های طبیعی هستند. این واقعیت‌ها فاقد «نیروی هنجاری» ای هستند که برای معناداری کلمات ضرورت دارد. خواستِ خواستن هم آمایشی طبیعی است و هرگز نمی‌تواند به ما بگوید در آینده باید از چه هنجاری پیروی نماییم. «خواستِ خواستن» نمی‌تواند همانند واژهٔ «خوب» کارکردی هنجاری داشته باشد و کنش‌های ما را راهبری کند. با این اوصاف تعریف خوبی باید همچون تعریف «مثلث» و «جمع» چیزی مانند این باشد:

(تعریف خوب ۲) X خوب است اگر و تنها اگر X دارای ویژگی خوب بودن باشد.
حال هنجارمندی معنا ایجاب می‌کند که:

اگر (تعریف خوب ۲) صادق باشد، آنگاه از این قاعده پیروی کن: «خوب» را بر X اطلاق کن اگر و تنها اگر X خوب باشد. باید «خوب» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X خوب باشد.

آنچه در تعبیر فوق نقش اساسی ایفا می‌کند و مقوم معنای «خوب» است قاعده و هنجار زیر است:

(قاعده خوب) باید «خوب» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X خوب باشد.
هنجار بالا به ما می‌گوید که چه شکل از کاربست‌های این مفهوم درست و چه شکل‌هایی نادرست هستند. کوتاه‌سخن آن که واژهٔ «خوب» درست همانند و هم‌اندازهٔ

واژه‌هایی همچون «جرم» و «مثلث» و در واقع تمامی واژگان زبان، دارای نیروی هنجاری است و رفتار ما را راهبری می‌کند. به این ترتیب (پیش فرض مشترک) که هنجارمندی را مختص و منحصر به مفاهیم و احکام اخلاقی می‌شمارد پیش فرضی مردود خواهد بود. دیدیم که این پیش فرض عامل اساسی‌ای در پذیرش رویکردهای مخالف واقع‌گرایی بوده است. بلومفیلد با نشان دادن آن که نه تنها زبان اخلاق بلکه زبان به طور عام هنجارمند است گامی در خنثی کردن استدلال مخالفان واقع‌گرایی مور برمی‌دارد:

«سؤال بجا نه این است که «چگونه معنای 'خوب' رفتار را راهبری (یا تحریک) می‌کند؟» و نه این که «چگونه معنای 'موجه' رفتارم را راهبری می‌کند؟». سؤال درست این است که «چگونه معنای هر واژه‌ای، از 'جمع' و 'جرم' گرفته تا 'مثلث'، رفتار را راهبری می‌کند؟». از یاد نبریم که صحبت کردن و نوشتن به معنای دقیق کلمه رفتار هستند.» (p. 183)

شاید به نظر بیاید که قصد بلومفیلد فروکاهش هنجارمندی اخلاقی به هنجارمندی معناشناختی و سپس رد هنجارمندی اخلاقی است، اما وی به روشنی چنین تصویری را مردود می‌داند. او می‌گوید هدف مشخص و محدودش این است که نشان دهد که «معانی اصطلاح‌های اخلاقی هیچ هنجارمندی عجیب و غریبی ندارند بلکه به همان اعتبار هنجارمند هستند که معانی دیگر واژگان زبان هنجارمند هستند.» (p. 171 n. 1) آنچه برای بلومفیلد مهم است نفس هنجارمندی است، فارغ از آن که در کجا سراغ شود: در اخلاق، معناشناسی و یا معرفت‌شناسی. به نظر وی سؤال مهم سؤال از خصایص عام و مشترک هنجارمندی است (p. 171 n. 1). وی می‌گوید:

«سؤالی که واقعاً باید پرسیم این است 'اصولاً چه طور در جهان چیزی می‌تواند رفتار را راهبری کند؟'» (p. 183)

به نظر بلومفیلد چیزی به «نحوی خاص» و «منحصر به فرد» عجیب در هنجارمندی اخلاقی وجود ندارد (p. 183) و اگر چیز غریبی وجود داشته باشد آن را در تمام اشکال هنجارمندی می‌توان دید:

«به هر روی انگیزه‌های ما تحت تأثیر نحوه اندیشیدن ما هستند و افکار ما بر

رفتارمان اثر می‌گذارند. حال اگر چنین واقعیتی عجیب است این عجیب بودن در همه جا هست. با این حال اصطلاح 'عجیب بودن فراگیر' یا تناقض است یا ناسازه‌گوی^۱. به این ترتیب چیزی عجیب و غریب نخواهیم داشت. ویتگنشتاین حق

دارد: عجیب بودن ساخته و پرداخته فیلسوفان است.» (p. 186)

اگر هنجارمندی اخلاقی به همان معنا عجیب باشد که دیگر اشکال هنجارمندی غریب هستند پس گویی هیچ چیز غریبی در هنجارمندی وجود ندارد. بگذارید کمی دقیق تر به این برهان بلومفیلد نگاه کنیم. به نظر می‌رسد بلومفیلد برای استدلال خود در رد رویکردهای مخالف با واقع گرایی مور از راهبردی استفاده کرده است که به راهبرد شریک جرم مشهور است. در راهبردهای استدلال از راه یافتن شریک جرم فیلسوف می‌کوشد نشان دهد که آن ویژگی‌هایی از ادعایش را که مورد مناقشه مخالفان است دسته دیگری از ادعاها هم دارا هستند با این فرق که آن گفته‌ها یا مورد مناقشه قرار نگرفته‌اند یا کمتر محل مناقشه‌اند. فرض کنیم فیلسوفی می‌گوید واقعیت‌های اخلاقی دارای ویژگی X هستند. مخالفان وی معتقد هستند داشتن ویژگی X امری غریب و نامتعارف است. فیلسوف ما ادعا می‌کند که واقعیت‌های اخلاقی تنها واقعیاتی نیستند که واجد این ویژگی‌اند بلکه مثلاً واقعیت‌های ریاضی هم که مخالف وی مشکلی با آن‌ها ندارد دارای ویژگی X هستند. حال فیلسوف استدلال می‌کند که اگر داشتن ویژگی X در مورد واقعیات ریاضی ایراد ندارد، در مورد واقعیات اخلاقی هم باید بی‌اشکال باشد. بلومفیلد هم می‌کوشد نشان دهد که ویژگی هنجارمندی را نه تنها احکام اخلاقی بلکه احکام معناشناختی (و معرفت‌شناختی) هم دارا هستند. وی با این استدلال نتیجه می‌گیرد که هنجارمندی مفاهیم اخلاقی ابدأ عجیب نیست چرا که مفاهیم دیگر هم همین ویژگی را دارند و کسی این ادعای هنجارمندی را در آن حوزه‌ها مورد مناقشه قرار نداده است. هالوارد لیلهمر (2013) اشکال مختلفی برای استدلال از راه یافتن شریک جرم بازمی‌شناسد: (الف) استلزام^۲. در این شکل استدلال می‌کوشیم نشان دهیم این که مثلاً

1. Oxymoron
2. Entailment

واقعیت‌های اخلاقی دارای ویژگی X هستند نتیجه منطقی آن است که مثلاً واقعیت‌های ریاضی دارای ویژگی X هستند. (ب) شباهت^۱. در این نوع استدلال می‌کشیم نشان دهیم که مثلاً واقعیت‌های ریاضی هم مانند واقعیت‌های اخلاقی دارای ویژگی X هستند و استدلال می‌کنیم که چون این موضوع در مورد واقعیت‌های ریاضی محل مناقشه نیست پس همین وضع هم باید در مورد نوع اخلاقی صادق باشد.

چنان که آمد بلومفیلد قصد ندارد هنجارمندی اخلاقی را به هنجارمندی معناشناختی فرو بکاهد و اولی را مستلزم دومی بداند. به این ترتیب استدلال شریک جرم بلومفیلد بر یافتن شباهت استوار است و نه استلزام. وی می‌خواهد نشان دهد که «خصلت‌هایی عام در هنجارمندی معناشناختی، معرفتی و اخلاقی وجود دارد و هر یک از این‌ها نوعی از هنجارمندی است» (p. 171 n. 1).

۵. نقد بلومفیلد

بگذارید نگاهی به مسیری بیندازیم که بلومفیلد در مقاله‌اش طی کرده است. وی ادعا می‌کند که مور با استدلال پرسش باز نشان می‌دهد که هر تعریفی از «خوبی» تعریفی ناقص است (مور ۱). وی با (مور ۱) هم‌دل است اما معتقد است که (مور ۲) نادرست است و تعریف ناپذیری «خوب» و سادگی ویژگی خوبی، تبیین مناسبی برای باز بودن پرسش باز نیست. وی به راه داروال-گیبارد-ریلتن می‌رود و تبیینی جایگزین ارائه می‌دهد که بنا بر آن هنجارمندی مفهوم «خوب» دلیل بازماندن پرسش باز است (تبیین بلومفیلد). تبیین جایگزین تنها در صورتی بهتر از (مور ۲) است که به ما بگوید چه چیزی باعث می‌شود مفاهیم اخلاقی دارای نیروی هنجاری باشند. مور معتقد بود که دلیل این امر آن است که مفاهیم اخلاقی به ویژگی‌های اخلاقی عینی‌ای دلالت می‌کنند که برخلاف ویژگی‌های طبیعی می‌توانند راهبر کنش‌های فرد باشند (مور ۳). این توان راهبری کنش‌ها ویژگی‌ای غریب است که در ویژگی‌هایی طبیعی یافت نمی‌شود. این غریب

1. Similarity

بودن راه را بر ناشناخت گرایان اخلاقی برای مخالفت با واقع گرایی مور می گشاید. مخالفان مور در اندیشه‌ای مشترک هستند: این که تنها مفاهیم اخلاقی دارای توان هنجاری راهبری کنش هستند (پیش فرض مشترک). تمام هدف بلومفیلد این است که از راه استدلال شریک جرم نشان دهد این پیش فرض مخالفان (مور ۳) نادرست است و هنجارمندی امری همه گیر است و در نهایت به همین دلیل هیچ چیز غریبی در هنجارمندی اخلاقی وجود ندارد. در این بخش می خواهیم نشان دهیم استدلال بلومفیلد ناکارآمد است. به این منظور دو ایراد طرح خواهیم کرد:

(۱) استدلال خواهیم کرد که برهان بلومفیلد در شکل فعلی آن ناموفق است (بخش ۱، ۵).
 (۲) خواهیم گفت که استدلال بلومفیلد اصولاً هم نمی تواند توفیق یابد (بخش ۲، ۵).
 در قسمت ۱، ۵ دو استدلال علیه برهان شریک جرم بلومفیلد ارائه خواهیم کرد. نخست خواهیم گفت استدلال وی در برآوردن یکی از شرط‌های ضروری که هر برهان شریک جرمی باید برآورده کند، ناموفق است (بخش ۱، ۵). سپس استدلال خواهیم کرد که هنجارمندی اخلاقی دارای عنصری است که هنجارمندی معناشناختی فاقد آن است (بخش ۲، ۵). در قسمت دوم (۵، ۲) خواهیم گفت که راهبردهای شریک جرم دچار مشکلی عام هستند و همین مشکل علت ناکامی همیشگی آن‌ها به طور عام و استدلال بلومفیلد به نحوی خاص است.

۵-۱. ایراد اول: ناکامی استدلال بلومفیلد

در این بخش به دو ایراد به استدلال بلومفیلد اشاره خواهیم کرد و می کوشیم نشان دهیم که اگر این دو ایراد درست باشند استدلال بلومفیلد در نیل به مقصودی که برای آن طراحی شده است ناکام است.

۵-۱-۱. مسئله برآورده نشدن شرط (۱)

هالوارد لیلهمر (2013) سه شرط را برای موفقیت هر استدلال شریک جرمی ضروری می‌داند: (شرط ۱) آنچه را که محل مناقشه است و قرار است برایش استدلال بیاوریم

به درستی توضیح داده باشیم. (شرط ۲) آن چیزی را که محل مناقشه نیست و قرار است از آن کمک بگیریم نیز درست توضیح داده باشیم. (شرط ۳) رابطه میان مبدأ در شرط ۱ و مقصد در شرط ۲ را دقیق شرح کرده باشیم. ما از این شروط سه گانه لیلهمر برای توضیح ایراد هایمان به بلومفیلد استفاده خواهیم کرد. ایراد نخست ما به استدلال بلومفیلد این است که برهان وی شرط (۱) را بر آورده نمی کند.

چنان که آمد بلومفیلد معتقد است مفهوم «خوبی» مانند مفاهیم «جرم» و «مثلث» هنجارمند است. با این حال وی در توضیح و صورت بندی استدلالش مدام میان دو حکم متفاوت به عنوان مصادیق حکم اخلاقی رفت و آمد می کند:

(تعریف خوب ۲) «خوب» به معنای خوب است.

(س) P خوب است.

P متغیری برای کنش های انسان است. بر گرفتن هر یک از دو حکم (تعریف خوب ۲) و (س) نتایج متفاوتی برای استدلال بلومفیلد خواهد داشت. در آنچه از پی خواهد آمد استدلال را بر حسب هر یک از این دو حکم بررسی می کنیم. برای توضیح مشکل بلومفیلد دو رأی زیر را که به نظر می رسد بلومفیلد به آنها معتقد است در نظر بگیرید: (بلومفیلد ۱) حکم J حکمی اخلاقی است.

(بلومفیلد ۲) حکم J حکمی هنجارمند و راهبر کنش است.

حال با نظر به آن که به جای متغیر J حکم (تعریف خوب ۲) را بگذاریم یا (س) را استدلال شریک جرم سرنوشت هایی متفاوت خواهد یافت. بگذارید نخست استدلال را با (تعریف خوب ۲) بیازماییم. حکم معناشناختی زیر را به یاد داریم:

(ح ۲) «مثلث» به معنای مثلث است.

چنان که دیدیم برهان پیروی از قاعده اظهار می دارد که معنا امری هنجارمند است. به این ترتیب می توان گفت:

اگر معنا امری هنجارمند باشد، آنگاه اگر (ح ۲) صادق باشد، آنگاه از این هنجار (قاعده مثلث) پیروی کن: باید «مثلث» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X یک مثلث

باشد.

در سخن از هنجارمندی معنا عنصر مقوم هنجارمندی به معنای دقیق کلمه خود «معنا دادن»^۱ است. آنچه باعث می‌شود از (ح ۲) بتوان نتیجه گرفت که باید از (قاعده مثلث) پیروی کرد مفهوم «... به معنای -- است» یا همان «معنا دادن» است. مفهوم «معنا دادن» مفهومی هنجارمند است و همین عنصر است که باعث می‌شود برخی از رفتارهای زبانی (مثل اطلاق کردن «مثلث» بر چیزی که مثلث است) درست و برخی دیگر (مثل اطلاق «مثلث» بر چیزی که مربع است) نادرست باشند. به زعم بلومفیلد احکام اخلاقی هم دارای همین ویژگی هستند و درباره آن‌ها هم می‌توان گفت:

اگر اخلاق امری هنجارمند باشد آنگاه اگر حکم اخلاقی J صادق باشد، آنگاه باید بر طبق J عمل کرد.

حال اگر منظور از J حکم (تعریف خوب ۲) باشد روشن است که این حکم هنجارمند و راهبر کنش است چرا که به ما می‌گوید باید از (قاعده خوب) یعنی این قاعده که «باید خوب» را بر X اطلاق کرد اگر و تنها اگر X خوب باشد پیروی کنیم. مشکل پیش روی بلومفیلد این است که اگرچه با گذاردن (تعریف خوب ۲) به جای J، رأی (بلومفیلد ۲) صادق خواهد شد و حکم (تعریف خوب ۲) کنش ما را راهبری خواهد کرد، رأی (بلومفیلد ۱) کاذب از کار در خواهد آمد. دلیل این امر روشن است: (تعریف خوب ۲) حکمی آشکارا معناشناختی است و هنجارمندی آن دست بالا به ما می‌گوید که معنا امری هنجارمند است. (تعریف خوب ۲) هیچ ربطی به اخلاق و هنجارمندی اخلاقی ندارد. آنچه در این تعریف مقوم هنجارمندی است درست همان چیزی است که در (ح ۲) مقوم هنجارمندی است: مفهوم «معنا دادن». همین عنصر «معنا دادن» است که سبب می‌شود پرسش باز مور اصلاً مصداقی از برهان پیروی از قاعده باشد. با این حال متأسفانه از این سخن نمی‌توان نتیجه گرفت که استدلال پرسش باز مور درباره احکام اخلاقی است چرا که (تعریف خوب ۲) اصلاً حکمی معناشناختی است و نه اخلاقی. تنها به یک

1. Meaning

معنا (تعریف خوب ۲) حکمی اخلاقی است: به این معنا که درباره مفهوم می است که در اخلاق موضوعیت دارد. با این تعبیر در واقع (تعریف خوب ۲) حکمی در اخلاق نیست بلکه حکمی درباره اخلاق است. به سخن دیگر (تعریف خوب ۲) حکمی فرااخلاقی^۱ است و نه حکمی در اخلاق^۲. آنچه از هنجارمندی قواعد اخلاقی می فهمیم هیچ ربطی به تعریف «خوب» ندارد. هنجارمندی تعریف خوب امری است معناسناختی و در دامنه بحث‌های فرااخلاقی درباره معنای مفاهیم اخلاقی قرار می گیرد. کوتاه سخن آن که اگر منظور از حکم اخلاقی، (تعریف خوب ۲) باشد آنگاه (بلومفیلد ۱) کاذب خواهد بود. برای آن که استدلال شریک جرم بلومفیلد توفیق یابد لازم است وی پیش از هر کاری نشان دهد که حکمی که قصد دارد در موردش صحبت کند اساساً حکمی اخلاقی است. به عبارت دیگر انتظار این است که استدلال بلومفیلد (شرط ۱) را برآورده کند. تنها بعد از انجام این کار است که او می تواند استدلالش را شروع کند. به نظر می رسد با گذاردن (تعریف خوب ۲) به جای حکم^۳ استدلال بلومفیلد برهانی آغاز نشده^۳ است و پیش از آن که آغاز شود شکست خورده است! خلاصه آن که استدلال (شرط ۱) را برآورده نکرده است.

۵-۱-۲. مسئله عنصر اضافی هنجارمندی اخلاقی

دیدیم که هدف بلومفیلد اثبات این امر است که «تا آنجا که با استدلال پرسش باز مور و معنای واژه «خوب» کار داریم، معانی اصطلاح‌های اخلاقی هیچ هنجارمندی عجیب و غریبی ندارند و به همان اعتبار هنجارمند هستند که معانی دیگر واژگان زبان هنجارمند هستند.» (p. 171 n. 1) حال سؤال این است که آیا چنین است؟ به نظر می رسد که هنجارمندی اخلاقی و هنجارمندی مفهوم «خوب» وجهی اضافی تر از هنجارمندی مربوط به مفهوم دیگر واژگان در خود دارد. فرض کنید من از «مثلث»، مثلث را مراد کنم و

1. Metaethical
2. Ethical
3. Non-starter

آنگاه بر چیزی که واقعاً مثلث شکل است (مثل گونیا) لفظ «مثلث» را اطلاق کنم. به نظر می‌رسد در این صورت من تمامی «وظیفهٔ هنجاری» خود را انجام داده‌ام، چرا که بر اساس هنجارمندی معنا این تمام کاری بوده است که می‌بایست انجام می‌دادم.

اکنون فرض کنید که من از «خوب»، خوب را مراد کنم و آنگاه بر چیزی که واقعاً خوب است (فرضاً کمک کردن به کودکان کار) لفظ «خوب» را اطلاق کنم. برخلاف مورد «مثلث»، این تمام کاری نیست که می‌بایست انجام می‌دادم. من می‌بایست افزون بر صدور این حکم که کمک به کودکان کار عملی خوب است مطابق این حکم هم عمل می‌کرده‌ام و به ایشان کمک می‌کرده‌ام. خلاصه آن که در این حالت هم:

(۱) باید به چیزی که واقعاً خوب است (مثلاً کمک کردن به کودکان کار) لفظ

«خوب» را اطلاق کنیم.

و هم این‌که:

(۲) باید به کودکان کار کمک کنم.

توجه به این نکته مهم است که (۱) و (۲) دو هنجار مختلف هستند. شخص می‌تواند در عمل مطابق با هنجار اولی موفق باشد و در عمل مطابق با هنجار دومی نه. حال مدعای ما آن است که اولاً هنجار (۲) در هنجارمندی معناسناختی (در مثال «مثلث») غایب است، پس نمی‌توان گفت هنجارمندی در اخلاق و هنجارمندی معنا دقیقاً به یک معنا عجیب هستند. ثانیاً بلومفیلد بدون هیچ دلیلی صرفاً فرض کرده است که آنچه باعث گشودگی استدلال مور می‌شود چیزی مانند هنجار (۱) است و نه هنجار (۲). چنین فرضی نیازمند برهان است. ممکن است آنچه باعث باز بودن پرسش باز مور می‌شود (۲) باشد یا اصلاً (۲) به علاوه (۱). به هر حال پاسخ حتی اگر همانی باشد که بلومفیلد فرض گرفته است هیچ استدلالی برای آن اقامه نکرده است.

۵-۲. ایراد دوم: ناتوانی اصولی استدلال بلومفیلد

ایراد دوم به بلومفیلد ایرادی عام است و بر همهٔ استدلال‌های شریک جرمی که بر یافتن

شبهات مبتنی هستند صادق است: این استدلال‌های شریک جرم، متقارن هستند و به قول لیلهمر (2013) مانند شمشیری دو لبه عمل می‌کنند. ولو آن که استدلال بلومفیلد موفق از کار درآید و نشان دهد هنجارمندی اخلاقی همانند نوع معناشناختی غریب است و عجیب بودنش منحصر به فرد و ویژه نیست آنچه می‌توان آموخت ضرورتاً این نیست که هنجارمندی اخلاقی مانند هنجارمندی معناشناختی بی‌اشکال است. درس جایگزین این است که هنجارمندی معناشناختی هم به اندازه هنجارمندی اخلاقی مشکل دارد! میان دو ادعا فرق بگذاریم:

(ادعای قوی) هنجارمندی اخلاقی ابدأ امری غریب نیست.

(ادعای ضعیف) هنجارمندی اخلاقی ابدأ غریب‌تر از هنجارمندی معناشناختی نیست. آنچه بلومفیلد قصد دارد اثبات کند (ادعای قوی) است اما آنچه استدلالش (اگر فرضاً موفق باشد) می‌تواند اثبات کند (ادعای ضعیف) و این نکته است که هنجارمندی اخلاقی بیشتر از نوع معناشناختی عجیب نیست. به این ترتیب به نظر می‌رسد استدلالی که وی برای اثبات ادعای قوی تدارک دیده است در بهترین حال تنها قادر به اثبات ادعای ضعیف خواهد بود و اصولاً توانایی اثبات (ادعای قوی) را ندارد.

نتیجه‌گیری

مور هرگونه تلاش برای تعریف مفهوم «خوبی» را که از نظر وی نه بر اساس مفاهیم طبیعی تعریف پذیر است و نه برحسب مفاهیم مابعدالطبیعی تعریف ناپذیر است، مغالطه طبیعت‌گرایانه می‌نامد. وی برای رد هرگونه تعریفی از مفهوم «خوبی» از استدلالی که در متون فلسفی به استدلال پرسش باز مشهور است استفاده می‌کند. بر اساس این استدلال، هر گزینه‌ای برای تعریف مفهوم «خوبی» را می‌توان به پرسشی باز، یعنی پرسشی که پاسخ آن را نمی‌توان صرفاً بر اساس معانی الفاظ به کار رفته در آن تشخیص داد، تحویل نمود. این مطلب از نظر مور نشانگر نادرستی تعریف مربوطه است. از نظر بلومفیلد دلیل مهم تقلیل ناپذیری مفهوم «خوبی» و یا به بیان دیگر گشوده بودن سؤال مربوطه، به هنجارمندی این مفهوم مربوط است. افزون بر این وی هنجارمندی مفهوم خوب را قابل

قیاس و شبیه به هنجارمندی معنا می‌داند. مفصلاً شرح نمودیم که بر اساس ایده هنجارمندی معنا، معنای لفظ چگونگی کاربست آن لفظ را به نحوی هنجاری مقید می‌کند. همچنین در این مقاله پس از تشریح راهبرد استدلال شریک جرم، استدلال نمودیم که بلومفیلد برای اثبات این مدعا که هنجارمندی مفهوم خوب قابل قیاس و شبیه به هنجارمندی معنا است، از این راهبرد بهره جسته است. در پایان استدلال نمودیم که اولاً برهان بلومفیلد (الف) نمونه ناموفقی از اعمال راهبرد شریک جرم است و (ب) توضیح روشنی از علت گشوده بودن پرسش باز به دست نمی‌دهد. ثانیاً گفتیم که راهبرد شریک جرم اصولاً راهبردی بی‌فرجام است و نمی‌تواند مقصود بلومفیلد را برآورده سازد. حال می‌توان به سؤال آغاز مقاله پاسخ داد: آیا همان‌گونه که بلومفیلد مدعی است هنجارمندی مفهوم «خوبی» قابل قیاس و شبیه به هنجارمندی معنا در استدلال پیروی از قاعده ویتگنشتاین است؟ با توجه به آنچه تا به حال گفتیم پاسخ به روشنی این است که هنجارمندی معنا و اخلاق برخلاف مدعای بلومفیلد قابل قیاس نیستند.

منابع

- وارنوک، مری (۱۳۸۰). فلسفه اخلاق در قرن بیستم. ترجمه ابوالقاسم فنایی. انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- Baldwin, Thomas (2010). "The Open Question Argument" in John Skorupski (ed.), *The Routledge Companion to Ethics*, London and New York: Routledge.
 - Ball, S. (1988). "Reductionism in Ethics and Science: A Contemporary Look at G.E. Moore's Open-Question Argument," *American Philosophical Quarterly*, 25: 197–213.
 - Bloomfield, Paul (2006). "Open Questions, Following Rules" in Terry Horgan and Mark Timmons (eds.), *Metaethics after Moore*, Oxford: Clarendon press.
 - Brink, David O. (2001). "Realism, Naturalism, and Moral Semantics," *Social Philosophy and Policy*, vo. 18, issue 2, pp.154-176.
 - Dancy, J.(1996). "Values in a Humean Context", *Ratio*, 9:171-83.
 - Darwall, Stephen, (1998). *Philosophical Ethics*, Boulder, CO: Westview Press.
 - Darwall, A., Gibbard, S., and Railton, P. (1992). "Toward Fin de Siecle Ethics: Some Trends", *Philosophical Review*, 101, 1, pp. 89-115.
 - Frankena, William. (1939). "The Naturalistic Fallacy", *Mind*, 48, pp. 464-77.
 - Kripke, Saul. (1982). *Wittgenstein: On Rules and Private Language*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
 - Kusch, Martin. (2006). *A Sceptical Guide to Meaning and Rules: A Defence of Kripke's Wittgenstein*. Chesham: Acumen.
 - Lillehammer, Hallvard. (2013). "Companion in Guilt Strategy" in Hugu LaFollette (ed.) *International Encyclopedia of Ethics*, Oxford: Wiley-Blackwell.
 - Miller, Alexander. (2013). *An Introduction to Contemporary*

Metaethics, Cambridge: Polity press.

- Miller, Alexander. (2007). *Philosophy of Language*, 2nd edition, London and New York: Routledge.
- Miller, Alexander and Wright, Crispin (eds.) (2002). *Rule-following and Meaning*, Chesham: Acumen.
- Moore, G. E. (1903/1993). *Principia Ethica, revised edition with "Preface to the second edition" and other papers*, T. Baldwin, Cambridge University Press.
- Rosati, Connie S. (2016). *Moral Motivation*. [Online] plato.stanford.edu. Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/moral-motivation/> [Accessed 22 Nov. 2018].
- Smith, Michael. (1994). *The Moral Problem*. Oxford: Blackwell.
- Steglich-Petersen, A. (2009). "Weighing the Aim of Belief", *Philosophical Studies*, 145: 395-405.
- Strandberg, C. (2004). "In Defence of the Open Question Argument", *The Journal of Ethics*, 8: 179-196.